هو العلیم

مقام بیان و نقش قدر متیقن در فهم حکم شرعی

تفاوت قانون‌گذاری با دعوت به عمل و تشخیص مصداق

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ مطلق و مقیّد ـ

جلسه صدوچهل‌ویکم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

مقام بیان و تفاوت جعل حکم با ارجاع به عمل

عرض شد مقدمهٔ اُولی که کون المتکلم فی مقام البیان می‌باشد، به دو مقام ثبوت و اثبات تقسیم می‌شود؛ در مقام ثبوت باید کلام متکلم ظهور داشته باشد که مراد متکلم از این کلام چیست.

در مقام اثبات، یعنی این مقام، مقام اثبات است؛ منتهی این مقام اثبات حکایت از ظهور می‌کند، حکایت از ثبوت می‌کند که منظور متکلم از این کلام چه مطلبی می‌تواند باشد؛ آیا منظور متکلم صرفاً بیان حکم است بدون ارجاع مخاطبین بر مصادیق و بر افراد، مثل ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾[1] (که حالا در این مقام عرض می‌کنم که مسئله از چه قرار است) یا اینکه منظور متکلم ارجاع مخاطبین است به افراد و

---

[1] سوره مائده (۵)، آیه ۴۵.

مصادیق این حکم و مصادیق این موضوع که در این‌صورت مطلب چگونه است؟

ظهور کلام در بیان اصل حکم

فعلاً در مطلب اول باید ما در مقام بیان این مطلب را احراز کنیم که منظور و مراد متکلم از این کلام و از این قضیه چیست؟ اگر ما ظهور داشته باشیم بر اینکه منظور متکلم فقط بیان حکم است بدون توجه به ارجاع به عمل و ارجاع به فعل و بدون تبیین مصادیق و افراد موضوع که اصلاً مسئله دخلی به باب اطلاق ندارد. مثلاً فرض کنیم که کلام ظهور دارد بر اینکه متکلم فقط می‌خواهد حکم را بیان کند؛ ولی دیگر افراد آن حکم، خصوصیات آن حکم، شرایط و شروط آن حکم، هیچ‌کدام فعلاً مد نظر آن متکلم نیست.

در اینجا ما می‌بینیم محط بحث با محط بحثی که آقایان در مقام بیان کردند، تفاوت پیدا می‌کند. در اینجا ما هم قائل هستیم به اینکه متکلم در مقام بیان است؛ ولی منظور از بیان چیست؟ در مقام بیان بودن، حثّ بر عمل و تحریک مکلف بر عمل و بر افراد و

مصادیق آن حکم نیست؛ مقام بیان یعنی بیان یک حکم به‌نحوی‌که متکلم عاری از لغو و عاری از هزل باشد. این را می‌گویند مقام بیان.

بنابراین اگر کلام ما ظهور داشته باشد بر اینکه منظور از این کلام صرفِ بیان حکم است بدون تحریک، در آنجا اصلاً از مقام اطلاق خارج است. فرض کنید که مثل آیهٔ شریفهٔ ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ یا روایات عدیده‌ای که فقط برای بیان حکم می‌آیند [باشد].

آیهٔ امر به معروف و سکوت از شرایط اجرا

فرض کنید در آیهٔ ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾[1] این امر به معروف و نهی از منکر فقط برای بیان تحقق امر به معروف و نهی از منکر در میان جامعهٔ مسلمین است؛ اما در این آیه خصوصیات آن معروف و خصوصیات منکر بیان نشده است که حالا اگر یک مکلفی می‌خواهد امر به معروف کند، چه‌کار کند؟

---

[1] سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۴.

چه شرایطی دارد؟ چه شروطی دارد؟ چه مسائلی را مکلف در امر به معروف و نهی از منکر باید لحاظ کند، در آیه نیست.

پس این آیه ظهور دارد بر اینکه منظور و مقصود مولا از آیه، تحریک و ارجاع مکلف بر افراد و مصادیق معینهٔ معروف و منکر نیست؛ بلکه فقط برای بیان وضع و جعل این حکم اسلامی در تشریع اسلامی و در جامعهٔ اسلامی است. فقط برای بیان این است. این را می‌گوییم مقام، مقام ظهور. اگر ما از قضیه استفادهٔ ظهور کردیم که منظور مولا فقط بیان و جعل حکم است بدون توجه به شرایط و خصوصیات، اصلاً به‌طورکلی از مقام اطلاق برّانی و خارج است.

تلمیذ: وقتی شک می‌کنیم که برای زن‌ها هم هست یا نیست، آیا به اطلاقش تمسک نمی‌کنیم؟

استاد: ببینید ما اصلاً کاری نداریم به اینکه این در اینجا اطلاق است؛ ما الآن در اینجا می‌گوییم این قضیه فقط برای جعل حکم ظهور دارد؛ والسلام! یعنی در حکومت اسلامی، در جامعهٔ مسلمین باید

مسئلهٔ امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته باشد. ما این مقدار می‌فهمیم.

بعد باید برویم سراغ بقیهٔ موارد که آیا مورد دیگری، روایت دیگری، آیات دیگری، در تبیین معروف و در تبیین منکر و محدودهٔ امر به معروف که در چه محدوده‌ای است، آیا اختصاص به مردان دارد یا به زنان دارد و با چه شرایطی باید باشد، آیا امر به معروف باید با تهدید باشد یا باید با ﴿فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا﴾ باشد، آیا باید با ضرب و جرح باشد یا اینکه با خطاب عرفی و خطاب عادی و خطاب منطقی و با زبان لیّن، مثل این آیه که در اینجا دارد ﴿ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ﴾[1] باید باشد؟ پس این آیه از نقطه‌نظر خصوصیات ساکت است.

تلمیذ: مثال می‌زنم، فرض کنید این شرایطی که می‌فرمایید را از تمام احادیث ما به دست آوردیم؛ مگر این مسئله که حدیثی نبود که راجع به مرد و زن بیان کند. آیا از اطلاق این روایت ما استفاده

---

[1] سوره فصلت (۴۱)، آیه ۳۴.

نمی‌کنیم؟

استاد: ما در اینجا دیگر اطلاق نداریم.

تلمیذ: پس چطور ثابت می‌کنیم که مثلاً زن و مرد را می‌گوید، اگر حدیث گویایی این را ندارد؟

حدود استناد به قرائن در مثال اکرام عالم

استاد: این را عرض کردم که موارد برای اطلاق و موارد برای خصوصیات متفاوتهٔ برای این لسان حکم متعدد است. یک‌وقت ما یک قضیه‌ای داریم و یک حکمی را مترتب بر یک موضوع می‌کنیم از نقطه‌نظر موضوع که فرض کنید که عبارت است از عالم؛ من‌باب‌مثال می‌گوییم که باید اکرام عالم بشود. در اینجا متکلم نسبت به اکرام عالم فقط در بیان جعل حکم است، نه در مقام تحریک نحو العمل. متکلم نمی‌خواهد بگوید که چه عالمی را باید اکرام کنید و با چه شرایطی. در اینجا باید بگوییم که عالم باید اکرام بشود؛ کلام این مقدار ظهور دارد.

چون ما در اینجا با خصوصیات مجلس و با خصوصیات این شخص آشنا هستیم و می‌دانیم این شخصی است که وقتی که می‌خواهد مطلبی را بیان

کند، تمام حدود و قیودش را می‌آورد؛ اما در اینجا حدود و قیودی را ذکر نکرده است؛ خُب با توجه به ذهنیات ما و قرائن در اینجا یک احراز ظهور می‌کنیم فقط بالنسبه به جعل و وضع وجوب اکرام عالم. ما فقط به این مقدار احراز می‌کنیم.

اما آیا آن عالم زن باشد یا مرد باشد، ما نسبت به آن اصلاً مطلبی نداریم. شما که می‌خواهید اکرام کنید، اینکه مکرِم، مرأه باشد یا مکرم رجل باشد، نسبت به آن مطلبی نداریم؛ اما فرض کنیم که با توجه به خصوصیات و شرایط می‌دانیم منظور مولا از این اکرام، اکرام با فلان فاکهۀ مخصوص است یا اکرام با فلان طعام مخصوص است. نسبت به این قضیه دیگر نمی‌توانیم ما بگوییم در اینجا مولا ساکت است؛ نه، نسبت به نحوۀ اکرام، قرائن و شرایط در اینجا اقتضا می‌کند که منظور مولا مشخص باشد؛ اما نسبت به خود عالم مولا در اینجا فقط جعل حکم کرده است.

مثال باغ انگور و تشخیص نوع اکرام

فرض کنید که مولایی باغ عنب دارد، به فرزندانش یا به آن باغبانش می‌گوید: «اگر عالمی در

این باغ آمد، شما از او پذیرایی کنید؛ شما از او ضیافت کنید؛ شما اکرام کنید.» خُب مشخص است دیگر وقتی که یک باغ، باغ عنب است، ضیافت هم باید ضیافت با عنب باشد؛ نه‌اینکه فرض کنید که ضیافت با رمان باشد و بگوید که: «برو از یک باغ و حدیقهٔ دیگر رمان بردار و به این عالم بده.»

پس در اینجا شرایط و قرائن نسبت به خصوص اکرام مشخص است؛ انما الکلام در عالم است که منظور این مولا از عالم چه عالمی است؟ یا اینکه فرض کنیم که می‌گوییم که: «اگر یک رهگذری می‌آید، اگر یک فردی اینجا می‌آید، او را اکرامش کن.» اما آیا باید این فرد فقیر باشد و اکرام کن یا نه، اگر عابر غنی هم هست، به این حدیقه دعوتش کنید و از این عنب به او بدهید؟

آن‌وقت در اینجا فرض کنیم که اگر این مولا یک مولای خسیسی باشد یا مثلاً نسبت به اغنیاء فرض کنیم که حسادت داشته باشد، آن‌وقت در اینجا با توجه به قرائن، منظور مولا از اینکه گفته است: «اگر عابری از این حدیقه عبور کرد، شما دعوت کن»،

عابر فقیر است؛ چون با اغنیاء خیلی ارتباط خوبی ندارد، این استفاده را می‌کنیم.

تفکیک جهات اطلاق در آیات احکام

بناءعلیٰ‌هذا مواردی که در آن موارد ممکن است این کلام مولا مصداق برای موارد باشد و عناوینی که انتزاع می‌شود از یک قضیه‌ای که مولا آن قضیه را طرح می‌کند و القا می‌کند، نسبت به آنها مطالب متفاوت است و برای هر کدام از اینها ما باید دلیلی داشته باشیم. مثلاً در آیهٔ ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ یا ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾؛ الآن در اینجا ممکن است شما در اینجا این‌طور استظهار کنید که به‌طورکلی خطابات قرآنیه و آیات قرآنیه از نقطه‌نظر رجولیت و انوثیت دائماً و غالباً غلبهٔ رجال است بر نساء؛ بنابراین آیه از نقطه‌نظر رجولیت و انوثیت شامل موردین خواهد شد.

اما از نقطه‌نظر خصوصیات معروف و خصوصیات منکر، این آیه در اینجا ساکت است. از نقطه‌نظر شرایط امر به معروف و شرایط نهی از منکر

ساکت است. از نقطه‌نظر مقدار امر، با لسان لیّن باشد یا به شدت و حدّت باشد یا به ضرب باشد؛ از این نقطه‌نظر ساکت است.

لذا یک خطاب و یک حکمی که از جانب شارع می‌آید، ما باید لحاظ کنیم موارد متفاوتی را که از این خطاب ممکن است انتزاع بشود. اگر ما باشیم و آیهٔ قرآن که ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ چه می‌گوییم؟ اگر من باشم می‌گویم که ظهور این آیه فقط در جعل و بیان حکم است، اما نسبت به رجولیت و انوثیت آیه اطلاق دارد؛ اگر ما احراز کردیم از سایر قرائن.

یا فرض کنیم در آیه‌ای که می‌گوید که ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ من خودم شخصاً فقط استفادهٔ ظهور می‌کنم از این آیه در جعل حکم، نه اضافه. اضافهٔ بر این، من استفاده نمی‌کنم؛ یعنی آیه فقط در مقام تقنین حکم حکومت است که در جامعهٔ اسلامی، در مجتمع اسلامی باید حکومت در دست افراد

ذی‌صلاح باشد؛ در دست افرادی باشد که به فقه و احکام اسلامی اطلاع داشته باشند و بصیر باشند. بیش از این استفاده نمی‌شود.

این منظور من است؛ یعنی در مقام بیان، نکته اول برای ما این است که ما نداشته باشیم ظهوری را که آن ظهور بر اصل جعل و وضع قانون و حکم دلالت می‌کند. الآن ما در اینجا این‌طور داریم ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ و ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ تمام اینها ظهور دارد که فقط مولا در مقام بیان، در مقام تشریع حکم است؛ به خصوصیات امور کاری ندارد، به خصوصیات موضوع کاری ندارد.

بله، بعداً در آیات دیگر یا در روایات اُخر در آنجا خود مولا و ائمه ممکن است که حدود و قیود برای معروف و منکر را بیان کنند؛ ولی فعلاً بحث ما در این است که این آیه دلالت ندارد.

ناتوانی صرف تقنین از اثبات مراتب امر به معروف

حالا که دلالت نداشت، اگر ما در یک جا شک کردیم که آیا من‌باب‌مثال در لسان روایات و آیات وقتی که در مورد امر به معروف، ما استفادهٔ امر به معروف ولو بالقتل و یا استفادهٔ امر به معروف و نهی از منکر ولو بضرب الشدید را نکردیم، آیا می‌توانیم تمسک به اطلاق آیه کنیم و بگوییم چون آیه دارد ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ بنابراین ولو در این روایت امر به معروف ولو بالضرب نیامده است، ما با تمسک به آیهٔ امر به معروف، ولو به ضرب، نهی را انجام بدهیم؟! نمی‌توانیم. چون ما ظهور را روی اصل تقنین امر به معروف بردیم، نه روی مراتب و نه روی حدود و قیود.

این یکی از آن موارد مهمی است که من گفتم و دیگر نمی‌گویم. یعنی دیگر باید این بحث را تمام کنیم؛ چون خیلی فرصت نداریم. این یکی از موارد بسیار مهم است که در وهلهٔ اول ما چه ظهوری را از این کلام استفاده می‌کنیم؟ اگر اصل تقنین را از

کلمات شارع استفاده کردیم، دیگر بعداً نمی‌توانیم در موارد شبهه و در موارد شک تمسک به نفس همین نص منطوقی از طرف شارع بکنیم. این یک مطلب.

عدم احراز ظهور و لزوم عمل به قدر متیقن

مطلب دوم این است که ما ظهور نداشته باشیم. در اینجا ظهور داشتیم؛ ظهور ما بر عدم ارجاع شارع بر افراد بلکه فقط بر نفس جعل و وضع حکم، این ظهور موجب عدم ارجاع ثانوی می‌شود. حالا اگر ما در مقام ظهور نتوانستیم استفادهٔ ظهور کنیم، در آنجا چه باید بکنیم؟ فرض کنید روایات داریم: **«فی الغنم زکاة.»**[1] خیلی خوب! در بعضی از روایات داریم: **«فی الغنم السائمة زکاة.»**[2] خُب فرض می‌کنیم که در مقام تفحص از دلیل، ما به روایت **«فی الغنم السائمة زکاة»** برخورد نکردیم...

مثال زکات گوسفند سائمه و معلوفه

به نظر بعید می‌آید که شارع غنمی را که با پول و

---

۱ رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۴۹۶.

۲ رجوع شود به همان، ص ۵۳۰.

با خرج راعی [رشد کرده است] که خمسش را هم پرداخت کرده است [مورد زکات قرار بدهد]. فرض کنیم راعی خمس این مصارف را پرداخت کرده است بعد با پول خمس پرداخت کرده غنمی را علف بدهد، [آن وقت] شارع بگوید که: «بر این هم باید زکات بدهید.» برای انسان خیلی بعید می‌آید. بالاخره آدم اهل فقه است! آدم اهل روایت است! مردم عادی که نمی‌خواهند اجتهاد کنند! یک طلبه‌ای که می‌خواهد اجتهاد کند خُب این فکر می‌کند! وقتی که شما از اموالتان خمس را پرداخت کردید و بعد با این اموال برای اغنام علف تهیه کردید، حالا شارع بگوید که علاوه بر ادای خمس باید در اغنام معلوفه هم شما زکات بپردازید! این خیلی بعید می‌آید!

خُب از یک طرف دلیل نداریم؛ از یک طرف می‌دانیم: **«فی الغنم زکاة.»** بالاخره خارج از این نیست که یا غنم، غنم معلوفه است یا غنم، غنم سائمه است؛ البته خُب اختلاطش هم می‌شود. ترکیب می‌شود که نصف معلوفه باشد و نصف سائمه؛ فرض کنیم که انسان یک غنم را چند ساعت مثلاً

خمس ساعات ببرد در جبال که اینها رعیشان رعی سائمه باشد و بعد هم چند ساعت در منزل این علف برای اینها قرار بدهد. خُب اینجا نصف رشد غنم به واسطه و به علت حشیش در جبال است و نصفش هم به‌خاطر علفی است که در منزل است؛ این یک قسم.

یک قسمش این است که معلوفه باشد بالتمام؛ این دو قسم. قسم سوم اینکه سائمه باشد بالتمام. الآن اگر فرض کنیم که شارع بگوید: «**فی الغنم زکاة.**» الآن در اینجا ما دلیل دیگر هم نداریم؛ یعنی هنوز فحص نکردیم که دلیل دیگری بر این پیدا کنیم.

یک‌وقت مقام، مقام بیان است؛ یعنی مقام عمل است، یعنی وقت عمل رسیده است، حانَ وقتُ العمل؛ یک‌وقت هنوز وقت عمل نیامده است. اگر وقت عمل نیامده باشد خُب در این‌صورت حکم مسئله، یک صورت دارد و اگر وقت عمل آمده باشد یک صورت دارد. که حالا اینها را الآن من عرض نمی‌کنم. فعلاً عدم ظهور را در اینجا می‌خواهم صحبت کنم. امروز بحث ما به عدم ظهور

برمی‌گردد.

در آن مسئله ظهور که گذشت فعلاً صحبت این است که اگر ما استفادهٔ ظهور نکردیم، یعنی استفادهٔ ظهور نکردیم که مولا فقط در مقام جعل حکم است؛ چون افرادی که آمدند خدمت امام علیه‌السلام ممکن است خیلی از اینها راعی باشند و غنم داشته باشند و این بعد از کلام امام می‌خواهد برگردد و [بفهمد] زکات را خارج کند یا اینکه خارج نکند. یعنی مقام یک مقامی است که موجب ظهور برای نفس جعل حکم نیست؛ یعنی ظهور نسبت به جعل حکم را نمی‌رساند و خصوصیات هم در اینجا بیان نمی‌شود.

در اینجا که مقام، مقام عدم احراز ظهور است، اینجا حکم، عمل به قدر متقین است. چون در اینجا ما نمی‌توانیم استفاده کنیم که مولا در مقام تقنین است. استفادهٔ اینکه مولا در مقام تقنین است، نیاز به دلیل دارد و نیاز به ظهور دارد. ما این استفاده را نکردیم؛ حالا که استفاده نکردیم، می‌ماند مولا و این کلام.

ظهور اقتضایی و پرهیز از لغو در کلام مولا

آیا کلام مولا لغو است یا لغو نیست؟ اگر مولا در اینجا خصوصیات را بیان نکرده است، بالاخره این کلام مولا یک مفادی دارد و یک مابه‌ازا خارجی دارد. یعنی این صدق محمول برای موضوع و حکمی از احکام برای این موضوع، این در خارج یک مابه‌ازایی باید داشته باشد یا نه؟! و آیا مولا از مکلف و مشافهین بالکلام طلبی را دارد یا ندارد؟! این را می‌گویند ظهور اقتضایی؛ یعنی اگر ما نتوانستیم کلام مولا را بر یک مقام اثبات ظهوری که همان جعل و وضع، تشریع و تقنین اصل حکم است حمل کنیم، ما باید در اینجا بگوییم که مولا در اینجا یک مابه‌ازا خارج را در اینجا از مکلف می‌خواهد.

یعنی مولا که می‌گوید: «فی الغنم زکاة»، معنایش یعنی چه؟ آیا فقط جعل حکم است؟ از جعل حکم که ما فارغیم و نسبت به جعل حکم که نظر نداریم؛ نه، جعل حکم و لاغیر؛ لاغیرش همان ظهوری بود که اول گفتیم؛ آن، لاغیر است. نسبت به جعل حکم مفروغ‌عنه است؛ جعل وجوب زکات للغنم این مفروغ‌عنه است. ولی در اینجا نسبت به لاغیر که فقط جعل حکم است و غیر از جعل حکم

نیست، این را ما دلیل نداریم؛ وقتی دلیل نداشتیم در اینجا آنچه عقل در اینجا حاکم است این است که به مقدار متیقن شما باید ادای تکلیف را کرده باشید؛ اضافه بر این مقدار، نه.

تلمیذ: خُب این همان تقنین شد دیگر! حداقلش همان تقنین است فقط که اینکه فقط این حکم را می‌خواهد. اما چه است که می‌خواهد، مسکوت‌عنه است.

نرمی در امر به معروف و حکایت آقای فلسفی

استاد: ببینید در هر حالی، چه ما قائل به اطلاق اقایان باشیم یا قائل به اطلاق اقایان نباشیم یا قائل به این باشیم که فقط ظهور دارد در تقنین حکم یا ظهور ندارد، در هر حالی این اتیان به اندازۀ متیقن مورد ذمه است و إلا لغو است. در همان آیۀ ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ حداقلِ اقلِ اقلش، لسان لطیف و لیّن و توأم با تبسم و برخورد خوب است. این دیگر حداقلش است! شما آهسته صحبت کنید و ملاطفت کنید و بگویید

که: «قربانت بگردم و فدایت شوم.»

یک روز ما جایی رفته بودیم یک بندهٔ خدایی بود که با ما سابقهٔ آشنایی داشت اما ریشش را می‌تراشید. من نمی‌دانستم که این برادر دارد؛ یک روز با برادرش برخورد کردیم که دیدیم که محاسن دارد (در همین حد متعارف جوانان امروزی دیگر! حالا نه‌اینکه به اندازهٔ شما؛ ولی خُب به‌همین حد متعارف امروزی و اتفاقاً خیلی هم قشنگ بود). بعد من گفتم که: «به‌به! آقا، چرا شما به محاسن به این قشنگی برادرتان نگاه نمی‌کنید؟! ببینید چقدر قشنگ است! چقدر خوب است! این بهتر است یا اینکه حالا نداشته باشید؟!» اولش یک شوخی هم با او کردیم.

او گفت که: «آخر این از من جوان‌تر است؛ اگر من ریش بگذارم، سفید است.»

گفتم که: «اینکه بهتر است؛ می‌گویند مِش سر داریم و یکی هم صورت داریم؛ اینکه بهتر است!» خُب این شخص هم بدش نیامد.

حکایت آقای فلسفی و پیامد تندی در نهی از منکر

حالا اگر با تندی می‌گفتم که: «آقا، برو ریشت را

درست کن! چرا ریشت را تراشیدی؟!» مثل اینکه آقای فلسفی تعریف می‌کرد می‌گفت:

«صبح زود بود که داشتم از کوچهٔ آبشار تهران می‌گذشتم. دیدم که یکی از همین مقدسین که از مسجد داشت برمی‌گشت نان خریده بود و داشت می‌آمد منزلش که لقمة الصباحی تناول کند. زن جوانی بود و چادر سرش بود و رویش را نگرفته بود. این آمد جلو و رو کرد به او و با صدای بلند خود گفت: "زنیکه، درِ خلاء را بپوشان!"
این زن هم قشنگ چادرش را از سرش درآورد و تا کرد و در کیفش گذاشت و گفت که: "اگر این در، در خلاست، بگذار همه‌اش باز بشود."
بعد این مردک عصبانی شده بود و خیلی ناراحت به ما رسید و گفت: "آقا، ببینید آخرالزمان شده است و ببینید چه شده است و..."
گفتم: "غلط کرده‌ای که می‌گویی آخرالزمان شده است! چه شده است؟! این کجایش در خلاء بود که تو آمدی تشبیه کردی؟! آن زن به این قشنگی هم بود! حالا تو آمدی می‌گویی در خلاست. خجالت دارد! آخر این، امر به معروف است؟! این، نهی از منکر است؟!"»

باید گفت: «خانم، شما با این صورت قشنگی که دارید و با این دهانی که دارید، حیف نیست شما این جمالتان را به همه نشان بدهید و ...» این‌طور، قشنگ و منظم و مرتب انسان امر به معروف می‌کند.

بعضی وقت‌ها انسان علم دارد به اینکه بعضی از این افراد و مصادیق اصلاً مورد نظر شارع نیست.

تفاوت قدر متیقن در واجبات و محرمات

تلمیذ: اشتغال که آمده است. این اشتغال با این قضیه حکم عقل، لغو نمی‌شود. پس شما نسبت به این قضیه برائتی شدید.

استاد: کدام؟

تلمیذ: در همین‌جا که می‌فرمایید با حکم عقل قدر متیقن می‌گیریم، نسبت به مازاد برائتی شدید. در حالی که در اینجا اشتغال ذمه است. اگر ما قائل باشیم

که مولا در مقام بیان حکم است، اشتغال ذمه آمده است.

حرمت تعدی در اجرای امر به معروف

استاد: دقت کنید مقام یقین و متیقن، نسبت به هر موردی تفاوت پیدا می‌کند. این برای بحث‌های بعد است که در مورد وجوب یک حکم است؛ در مورد حرمت یک حکم است؛ اگر احکامی که اینها دائر مدار شرایط و چیزهای دیگر باشند یک حکم است؛ با در نظر گرفتن با احکام دیگر، ما باید اینها را همه، لحاظ کنیم، [بعد] حد تیقن بگیریم. شما به چه مجوز شرعی امر به معروف را ولو با صورت ضرب می‌توانید اثبات کنید و این را حد متیقن بگیرید؟! این خلاف شرع است! جایز نیست! ضرب مکلف حرام است؛ قتل یک مؤمن حرام است؛ **[«قَتل العمد کُلُّ ما عمد به الضَّربَ فعلیه القَوَد.»**[1] **]** آیا شما می‌گویید که ما در اینجا آن دست بالا را می‌گیریم که اگر گردنش را هم بزنیم این می‌شود دست بالا و حد متیقن برای نهی از منکر؟!

---

۱ الکافی، ج ۷، ص ۲۷۸.

تلمیذ: این تعارض دارد. اینجا به‌خاطر تعارضش با آن حکم است.

استاد: خیر، آن [دلیل] در اینجا صریح است بر اینکه قتل حرام است، نه‌اینکه به‌خاطر [تعارض باشد]. این [دلیل] می‌گوید: «امر به معروف کنید.» خُب ما امر به معروف می‌کنیم؛ فقط در حد لسان لیّن و لسان خوش و برائت ذمه هم برایمان پیدا می‌شود. اما کجا شارع گفته است که: «امر به معروف ولو با کتک انجام بده»؟

لزوم احتیاط در موارد مشکوک غنا

پس موارد فرق می‌کند. من‌باب‌مثال در مورد نهی اگر شارع بگوید: «غنا حرام است» فرض کنید که بگوید: «لا تغن.» ما یک مورد را می‌دانیم که قطعاً این موسیقی، این غنا، غنای حرام است و لا شک و لا شبهة یعتَریه و این همان موردی است که هر کسی بیاید قائل به این است که این حرام است؛ این فرد متیقن نیست. فرد متیقنی که انسان یقین داشته باشد به برائت [ذمه] آن فردی است که مورد مشکوک را در آنجا بیاورد؛ این می‌شود فرد متیقن.

در آن مورد که کسی در آنجا شک ندارد، در آن فردی که مطرب است و مخرج انسان است از انسانیت به حیوانیت و مدخل در حیوانیت است در آن فرد کسی شک ندارد که این فرد، فرد متیقن برای منهی مولاست. در مورد عدم اخذ به اطلاق و اشتغال ذمه فرد متیقن در اینجا موارد مشکوک است، لذا اخذ به برائت نمی‌شود کرد اما در [آنجا] نه، حکم تفاوت پیدا می‌کند.

نقش عقل و مصادیق در تشخیص قدر متیقن

تلمیذ: تا موقعی که شارع خصوصیات و قیودات حکم را بیان نکرده است، آیا قدر متیقن را نمی‌توانیم بگوییم خود اصل جعل حکم است؟ مثلاً در همین **«فی الغنم زکاة»** تا موقعی که خود شارع خصوصیات سائمه یا معلوفه را بیان نکرده است، اصلاً ذهن مکلف و مخاطب به این نمی‌رود که آیا این حکم رفته است روی معلوفه یا روی سائمه که قدر متیقن بگیرد. در اینجا ما می‌گوییم اصلاً در همین اصل جعل حکم ظهور دارد.

استاد: بله، آن ظهور در اصل جعل را دارد؛ اما چه

اشکال دارد که شما در اینجا قدر متیقن هم داشته باشید؟ بالاخره اگر شما در اینجا با أدنی تأملی بخواهید فکر کنید، به اینجا می‌رسید که حداقل در غنم سائمه این نظر شارع رفته است؛ صحبت در [غنم معلوفه است].

تلمیذ: اصلاً خصوصیات را مخاطب نشنیده است و اصلاً برخورد نکرده است.

استاد: حالا در اینکه چه مقدار زکات باید بدهد و ... یک مطلب دیگر است. ولی اصل این قضیه، اگر سه جور غنم داشته باشیم، یکی غنم سائمه، یکی معلوفه، یکی هم مختلط؛ از این چندتا بیشتر که دیگر نداریم! از هوا که دیگر غنم نمی‌آید! سه‌تا در مقابلمان هست؛ اگر شارع بگوید که در غنم زکات است، شما می‌گویید که: «حضرت عباسی سائمه جزئش هست.» اما دیگر نمی‌توانید بگویید که سائمه نباشد و معلوفه باشد و آن‌وقت در آنجا برای معلوفه که از مال خودتان برای آن خرج کردید زکات بدهید و برای سائمه که علف بیابان خورده است زکات ندهید! این دیگر اصلاً خلاف بدیهۀ عقل است.

پرسش از زکات گوسفند مختلط

تلمیذ: بنا بر فرمایش حضرتعالی سائمه می‌شود خارج از موضوع و مختلطه قدر متیقن می‌شود.

استاد: نه، قدر متیقن سائمه است.

تلمیذ: در سائمه که کسی شک نمی‌کند.

استاد: داریم از باب موارد دیگر می‌گوییم. چون شک نمی‌کنیم که قطعاً این، مرضی مولاست، لذا این یکی را باید خارج کنیم. اما در آنجا عقل حکم می‌کند بر اینکه چون در آنجا مخارج را تو پرداختی، خمست را پرداختی یا فرض کنید زکات کشمشت را پرداختی، بعد تتمهٔ کشمشت [را برای غنم خرج کردی، خروج لازم نیست].

تلمیذ: آن برای معلوفه است، داریم مختلطش را می‌گویم.

استاد: خُب عقل می‌گوید: «وقتی که تو هم‌چنین کاری کردی، قطعاً شارع دیگر این حقوق را از گردن تو برداشته است.»

تلمیذ: معلوفه روشن است. ولی مختلط چرا؟

استاد: حالا نسبت به مختلط در مورد مختلط نصفش در آنجا شامل معلوفه می‌شود دیگر! پس حد

متیقن این است که در اول الامر یعنی اولاً بلااول الآن در اینجا غیر از این، شما حکم می‌کنید که این سائمه مورد نظر مولا است. حالا اینکه چه نحو شما باید بپردازید، آن یک حرف دیگر است.

تلمیذ: عرض من این است که اصلاً این شک و شبهه‌ای که در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود، به‌خاطر این خصوصیات و قیوداتی است که بعداً شارع می‌آورد. و اِلّا در اول، وقتی شارع یک حکمی را جعل می‌کند، ذهن مخاطب فقط می‌رود روی اصل حکم و اصلاً روی سائمه و معلوفه نمی‌رود.

استاد: اول این حکم می‌رود روی اینکه غنم زکات دارد؛ بسیار خوب؛ آیا دیگر فکرش را می‌بندد یا اینکه نه، باز هم در ذهنش خطور می‌کند؟! بسیار خوب شما ذهنتان رفت بر اینکه اولاً بلااول شارع جعل حکم کرده است. حالا بعد اگر سه‌تا غنم داشته باشیم، اگر یکی از شما سؤال کند که به‌نظر شما آنکه یقیناً نظر شارع روی آن است کدام است؟ آیا شما می‌گویید که: «بنده نمی‌دانم»؟!

تلمیذ: این دو قسم کردن معلوفه و سائمه در

صورتی است که ما قیودات و خصوصیات را بعداً می‌شنویم ذهنمان مشغول آن می‌شود.

مثال نذر گاو و فهم عرفی مصداق

استاد: آقا، یک دهاتی این [مطلب] را می‌فهمد! اصلاً شما بروید داخل همین ده لواسان که اصلاً کسی مسئله نشنیده است؛ اگر بالای منبر بگویید که: «أیهاالناس، باید روز عاشورا یک گاو نذر امام حسین علیه‌السلام کنید.» اوّلین چیزی که به‌نظرش می‌رسد این است که آیا گاوی که بچه شیر می‌دهد نذر کنیم یا یک گاو نری که در بیابان می‌اندازیم؟ یعنی این می‌گوید: «اگر قرار است بین آن گاوی که بچه دارد و الآن دارد شیر می‌دهد و بین یک گاو نری که فقط دارد می‌گردد انتخاب کنیم، نظر این آخوند بالای منبر روی آن گاو نر رفته است دیگر!» آن، حد متقین است.

یک جعل حکم داریم، یک مصادیق داریم. مصادیق بالاخره در ذهن مخاطب هست. حالا چطور ممکن است یک مخاطبی که خمس داده است، این در ذهنش نیاید که آیا بر این غنمی که من [علف] داده‌ام باز تعلق می‌گیرد یا نه؟! مگر اینکه

دیوانه باشد! می‌گوید: «من خمس این علف‌ها را داده‌ام، باز زکاتش را هم بدهم؟!» پس مصادیق این حکم قطعاً در ذهن مخاطب می‌آید؛ منتهی بینش نمی‌داند که کدام را انتخاب کند؛ این را موکول می‌کند به آینده. اما آن یک فرد متیقنی که در آن موقع می‌گوید: «اگر من به‌جای این شارع باشم، اوّلین چیزی که دست می‌گذارم روی سائمه است.» این را که دیگر در ذهن می‌تواند بیاورد.

ظهور شخصی و نبود قاعدهٔ یکسان در همهٔ موارد

تلمیذ: سیدنا، در حال قیام قرینه بر اینکه شارع فقط در مقام قانون‌گذاری است و فقط در مقام بیان اصل موضوع و طبیعت موضوع است، در اینجا ظهور تام بر این مطلب است و با این حال چگونه قدرمتیقن وجود دارد؟

استاد: بله، ممکن است قدرمتیقن وجود داشته باشد ولکن انسان در بعضی موارد به آن متوجه می‌شود و در بعضی موارد دیگر متوجه آن نمی‌شود.

تلمیذ: با وجود قرینه بر اینکه مولا فقط در مقام قانون‌گذاری است و فقط مجرد طبیعت را قصد

کرده، دیگر افراد و مصادیق را اراده نکرده است.

استاد: یعنی فقط ارادهٔ قانون‌گذاری کرده است؟

تلمیذ: بله، فقط نفس قانون‌گذاری.

استاد: در این مورد جایز نیست که عمل به چیزی شود؛ او می‌داند که مولا در این مرحله فقط ارادهٔ قانون‌گذاری کرده است.

تلمیذ: بله.

استاد: بنابراین بعد از این مرحله، مثلاً بعد از یک هفته از مولا چیز دیگری می‌شنود، مولا با این چیز جدید قصد تحریک مخاطب کرده که مخاطب به طرف عمل به حکم حرکت کند؛ ولی مولا حدود را بیان ننموده؛ در اینجا ممکن است این شخص به کلام اوّل مولا مراجعه کند و قدرمتیقن را استفاده کند.

تلمیذ: بنابراین قاعدهٔ اوّلیه هرگز ظاهر نمی‌شود. در مرتبه‌ای ظهور بر اینکه مولا صرف قانون‌گذاری را اراده کرده، یافت می‌شود. پس اطلاقی در کلام نیست و در مرتبهٔ دیگر قرینه‌ای داریم بر اینکه مولا مصادیق و افراد را اراده کرده، لذا حکم به اطلاق می‌کنیم و در مرتبهٔ سوم مرحلهٔ شک است، شما

گفتید هرجا قدرمتیقن باشد، به قدرمتیقن حکم می‌کنیم؛ ولی قاعدهٔ اوّلی در این مرتبهٔ سوم چیست؟ قاعده را چطور تقریر کنیم؟

استاد: قاعده همان کیفیت استظهار ظهور است. شما چطور و چگونه از عناوین و کلمات و قضایایی که مولا القا می‌کند ظهورات را کشف می‌کنید؟ به‌حسب قرائن و موقعیت مولا و خصوصیات و مسائل جانبی و شرایط و محیط و ارتکازات ذهنیه کشف ظهورات می‌کنید؛ از مجموع این مسائل ما استفادهٔ ظهور می‌نماییم و یا استفادهٔ ظهور نمی‌کنیم؛ یعنی این طلب کشف ظهور است در همهٔ شرایع.

تلمیذ: ممکن است قاعدهٔ کلی یافت نشود بلکه در هر مورد قاعده‌ای مخصوص به همان مورد باشد.

استاد: بله، صحیح است؛ این همان ظهور شخصی است و ما قائل به ظهور شخصی هستیم نه ظهور نوعی.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد.